

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته یک نکته هم در نظر گرفته بشود به طور کلی خیلی آن درهم در اصطلاح هم کتب تاریخ و حدیث و داریم ما حتی حدیث کتب تاریخ اصولا دوتا است یکی نیست یکی وزن است یکی پول است این دو تا اشتباه نشود مثل انگلستان الان پوند هم پول است هم وزن است هم به عنوان پول دارند هم به عنوان وزن بعضی از جاها وقتی درهم به کار برده شده مثلا پیغمبر اکرم مهریه ی زن ها را پانصد درهم اینجا مراد وزن است پول نیست . پانصد درهم حدود همان یک کیلو و نیم نقره بشود به اصطلاح غرض این نکته را هم در نظر بگیرید ، دینار این طور نیست اما درهم این طور است ، هم در تاریخ هم در روایات هم در روایات ما هم گاهی به معنای پول است هم به معنای به اصطلاح وزن است .

یکی از حضار: دینار وزنی فرمودید نداریم

آیت الله مددی: دینار را وزنش است یعنی وزنی مقابل با درهم حساب کردند و الا نه به آن عنوان نیست . دینار را به اصطلاح پول بوده اگر هم می خواستند وزن بگویند به مقدار طلایی که درش بوده به اصطلاح .

در عده ای از کتب که الان ما داریم مخصوصا اینهایی که سعی کردند طب قدیم بنویسند آن جایی که درهم و دینار و اینها آمده در عبارات مثلا درهم را پنج گرم گرفتند یا چهار گرم و نیم اینها غلط است و مخصوصا در مسائلی مثل آن مسائلی که بعضی هایشان هم خیلی مواد خطرناکی است اختلاف مقدار و وزن خیلی تاثیر گذار است اشتباه نشود .

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

مرحوم نائینی در مباحث امر این را به صورت اموری به اصطلاح بیان فرمودند امر دومشان ، امر اولشان درباره‌ی لفظ امر بود اینکه فرمودند علو باید درش باشد یا اضافی بر علو جهت استعلاء باشد یعنی می‌خواهند بگویند که امر کرده یعنی حتی اگر هم طبقه‌اش باشد، من فکر می‌کنم این منشأش این است که در خود ماده‌ی امر عرض کردم دیروز یک نوع اهمیت خوابیده به خاطر وجود اهمیت فرق است بگوید جئک الامر و جئک لشیء ، جئک لشان ، انصافا بین کلمه‌ی امر و شأن و شیء فرق می‌کند ولو به یک معنا لذا یکی از جهاتش هم همین است که امر یعنی جنبه‌ی علوم و استعلاء و بالایی را درش فرض می‌کند انصافش این طور است مثل نباء ، خود نباء می‌گویند خبری است که مهم باشد فرق می‌کند خبر ، عم يتسائلون عن نباء العظیم این عظیم برای تاکید است و الا خود نباء مطلق خبر نیست و الی آخر فوائد .

در امر دوم که فرمودند وجوب و استحباب خارجان عن مفاد الامر چون بعد بحث را ایشان انجام می‌دهند در صفحه‌ای که بعد می‌آید در صفحه‌ی ۱۳۵ در اینجا اولاً سعی می‌کنند بیان حقیقت وجوب و استحباب را انجام بدهند ثانیاً سعی می‌کنند که آیا وجوب استحباب از خود صیغه استفاده می‌شود یا نه البته ایشان در اینجا تعبیرشان این که وجوب و استحباب به حکم عقل است تعبیری دارند در این صفحه‌ی ۱۳۶ حکما عقليا و مرادشان حکم عقلی این است که بر عبد واجب است که به اصطلاح امر مولی را انجام بدهد این ربطی به مفاد لفظ ندارد صیغه ندارد این مطلبی است که ایشان فرمودند .

لکن من یادم می‌آید زیاد هم یادم می‌آید نه کم دیگر حال تحقیق نداشتم که خیلی جاها ایشان می‌گویند حکما عقلا یا حالا اینجا نوشته عقليا اما خیلی جاهای دیگر در مطالب دیگرشان کتاب‌های دیگرشان ابواب دیگرشان در فوائد و غیر فوائد من تعبیری که از مرحوم نائینی بیشتر یادم است حکما عقلا یا ، بله حکم عقلی را مرحوم آقای خوئی دارند مرحوم آقای خوئی دارند به حکم عقل واجب است اطاعت مولی بر عبد این را عقلی گرفتند که عرض کردیم خیلی تصور این مطلب از عقل بعید است خیلی بعید است مطلب ایشان .

اما عقلائی یعنی جامعه متعارف جامعه در جامعه این طور گرفتند که مولی اگر مطلبی را گفت عبد انجام بدهد این راجع به این مطلب ، البته این بیشتر تصویری است که تازگی‌ها شده یعنی مثلاً فرض کنید معالم و قوانین همین کتاب‌های متعارف ما و کتب متعارف اهل سنت این را نوشتند که مثلاً لفظ دلالت یعنی وجوب هیات افعال ، صیغه‌ی افعال یا لفظ امر دلالت بر وجوب می‌کند و بعضی موارد هم بر استحباب

اینها می خواهند بگویند نه بحث طلب است لکن این طلب وقتی از طرف مولی گفته شد عبد باید انجام بدهد به حکم عقل عرض کردیم اینکه حکم عقل باشد که خیلی بعید است عقلانی به این معنا که جامعه باشد این هست و الان بیشتر در این حوزه های ما بیشتر همین مبنای مرحوم نائینی به اصطلاح یعنی بیشتر روی این حساب می کنند که اراده ی مولی را بشناسیم ، اراده ی مولی که شناخته شد انجام بگیرد .

ولذا ان شاء الله شاید عرض بکنیم مرحوم آقا ضیاء خلافاً للمشهور حکم تکلیفی را جعلی نمی دانند مثلاً وجوب را جعلی نمی دانند حکم تکلیفی وجوب و استحباب را حکم جعلی نمی دانند جعلی یعنی اعتبار ، اعتبار نشده چیزی اعتبار نیست امر حقیقی می دانند امر واقعی می دانند به این معنا که مولی مثلاً می گوید بلند شو آب بیاور ، یک بحث این است که مولی اراده ی آب خواسته این آب را اصطلاحاً اراده ی تشریعی می گویند اراده ی تشریعی این است که انسان یک چیزی را از دیگری بخواهد به اصطلاح آقایان ارکانش سه چیز است مرید و مراد و مرادّ منه از بچه اش می خواهد آب بیاورد . اراده ی تکوینی دو تاست مرید و مراد من مثلاً این استکان را برمی دارم مرید و مراد ، دیگر مرادّ منه به اصطلاح ، اصطلاحشان اینطوری است .

حالا به هر حال دقت بفرمایید مرحوم آقا ضیاء می گوید یکی اراده ی من است اینکه امر واقعی است یکی اینکه من این اراده را ابراز کردم گفتم بلند شو آب بیاور این هم امر واقعی است ابراز اراده امر واقعی است چیز جعلی ندارد درش ، آن وقت به حکم عقل عبد باید وظیفه ی عبودیتش این است که مراد مولی را انجام بدهد این هم که به حکم عقل است ربطی به لفظ ندارد لذا ایشان احکام تکلیفی را جعلی نمی دانند گاهی تعبیر می کند اراده ی مبرزه گاهی تعبیر می کند ابراز اراده حالا و عرض کردیم که این مبنای ایشان هم قابل قبول نیست حالا ان شاء الله می آید دیگر در مباحث کم کم می آید در این مباحث باید وارد بشویم .

علی ای حال این مطلب را اگر حالا همین طور که ما مشغول صحبت هستیم اگر آقایان این دستگاه ها نزدشان باشد این ذریعه ی سید مرتضی که در حدود ۱۰۰۰ سال قبل نوشته شده ۱۰۱۰ سال قبل ، ۱۱۱۰ سال قبل تقریباً می گویند سیصد و سی و سه ، سی و شش ، سی و پنج ، سی و شش وفات ایشان است وفات سید مرتضی نوشتند تاریخ تالیف این کتاب و کتاب مرحوم شیخ طوسی عدة چطور واقع شده حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشوم غرض در آنجا هم سید مرتضی می گوید که صیغه ی افعال دلالت بر وجوب ، بیاورید عبارت ذریعه را ، این به حکم عقل است که باید اطاعت بکنیم این آقایان خیال می کنند الان در حوزه های ما راه افتاده است چون تا الان در کتاب های سابق مثل معالم و قوانین و اینها نوشته بودند که صیغه ی افعال برای وجوب است این تازه مثلاً راه افتاده که این حکم عقل است وجوب استفاده از خود صیغه نمی شود بلکه صیغه ی افعال وضع شده برای اصل تلف حالا به قول مرحوم نائینی نسبة ایقاعیه واما وجوب

استحباب این از وظائف عبد و عبد باید اطاعت حرف مولی بکند اگر عبارتش را آوردید بخوانید به هر حال این مطالبی است که در اینجا ایشان در امر می گوید بعد در صیغه مفصل می گوید چون در امر یک دو سطر نوشتند الوجوب والاستحباب خارجان عن مفاد الامر اما شرحش را در صیغه دادند ان شاء الله تعالی می آید .

الامر الثالث :

یکی از حضار : گفته باشند که دلالت صیغی امر بر وجوب است ؟

آیت الله مددی : نیست می گوید نیست به لغت نیست ایشان به حکم لغت نگرفته است در ذریعه البته من ذریعه را که الان می گویم

شاید ده سال دوازده سال پیش دیدم خیلی قبل دیدم عین عبارتش چیزی در ذهنم نیست اصلا

یکی از حضار : به شرطی که بعضی از فقها و متکلمین دیگر هم که موجب وجوب می شود بعد گفته و انما يعلم الوجوب بدلالة زائدة

خودش گفته بدلالة زائدة یعنی و هذا هو مذهب ابی علی وذهب آخر

آیت الله مددی : مراد ابی علی جبائی ، این زمانی است این سال من گفتم ۳۰۰ اشتباه گفتم ۴۳۶ ، اشتباه کردم ۴۰۰ و اینها زمانی

است که دیگر کلام در اصول خیلی تاثیر گذار است ، از اواسط ۳۰۰ به بعد کلام در اصول فوق العاده این تاثیرات کلام ابو علی جبائی

مرادش است ، ابو علی جبائی و هذا مذهب ابی علی یعنی مذاهب کلامی کاملا در اصول تاثیر گذار است ، دقت می فرمایید و اصولا خیلی

از کتبی که ما در این زمان نوشته شده ما بین اصول و کلام است و عرض کردیم حتی عده ای از کتب که در این زمان و بعد از این در شیعه

نوشته شده است خوب دقت بفرمایید اولش کلام است بعدش اصول است بعدش فقه است یعنی این سه تا را با هم آوردند مثل غنیة

ابن زهره ، غنیة النزوع اسم دقیق کتاب فی علمی الاصول والفروع ، علمی مرادش هم از اصول دو علم اصول کلام و اصول فقه است .

آن در کتاب جوامع فقیه چاپ شده است آن ناقص است کلام را ندارد اخیرا به نظرم جامعه مدرسین است کیست چاپ کردند غنیة

النزوع این کامل است این که اخیرا چاپ شده است کامل است اولش کلام است بعدش اصول فقه است بعدش هم فقه است به ترتیب هر

سه را پشت سر هم دارند علی ای حال این جزو مقاماتی است که در آن زمان کاملا مذاهب متکلمین اختلافات معتزله و اشاعره و یا بعد

شیعه مستقلا در اصول خیلی تاثیر گذار است فوق العاده تاثیر گذار است .

نوشته بعد که به حکم ؟

یکی از حضار : یعنی زیاد نوشته ولی ملخصش این است که می گوید صیغه ای امر دلالت بر وجوب و ندر می کند که نمی فهمیم از آن ،

یک دلیل خارجی می خواهیم که بگوییم واجب است یا

آیت الله مددی: استحباب وجوب را از خارج باید

علی الظاهر این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی دارند که وجوب و استحباب از خود صیغه استفاده نمی شود این مطلبی است که از قدیم مطرح شده همان طوری که ایشان به ابو علی جبائی نسبت داده است بیش از هزار سال است این در مباحث کلامی و اصولی مطرح شده است.

امر سوم قد ذکر لصیغه امر معانی عدیده ایضا این مطلبی را که ایشان فرمودند درست است حالا من یادم رفته نمی دانم در حاشیه قوانین بود چاپ های قدیم که ما دیدیم یا در حاشیه ی معالم در چاپ های قدیم به نظرم ۲۵ تا نوشته بود برایش یک دو سه تا بیست و پنج یا شاید هم در هدایة المستشهدین که شرح معالم است غرض اینکه ایشان می گوید حتی نقل ان بعضا انهاها الی اربعة من به نظرم بیست و پنج ایشان بیست و چهار نوشته است من به نظرم بیست و پنج دیدم او اکثر و عد منها طلب و تعجیز و تحدید و دائما مثال هم زدند از آیات و روایات و اینها برای این بیست و پنج تا مثال زدند خوب معلوم است این مطلب درستی نیست به این معانی نیامده است. این به اصطلاح خلط بین دواعی و معانی شده است.

اصولا من عرض کردم کراراً و مراراً اصولاً کلام غیر از آن معنای اولش که ما غالباً این معنای اولی را با رجوع به فرهنگ ها و قاموس ها مثلاً فرهنگ فرض کنید لغت نامه ی دهخدا این معنای اولیه را غالباً با مراجعه ی به آنها البته خود لغت نامه ی دهخدا معانی ثانویه را هم گاهی می آورد نه این که اما ما در کلمه معانی فراوانی داریم معانی ثانویه ثالثیه رابعیه ، معانی این روایت دو جور نقل شده است ان الكلمة لتصرف الی سبعین وجها ، این سبعین هم برای ان الآية لتصرف داریم و ان الكلمة لتصرف الی سبعین وجها یعنی بسیار نکات ثانوی ثالثی گاهی می شود یک عبارتی را از یک آقایی می آورند سی مطلب از آن در می آورند اینها هست این یک واقعیتی است معانی ثانویه اما این ها ربطی به معنای اولی ندارد و یکی از جهاتی که منشاء شده که حتی تصور بکنند چیزی به نام وضع هم ما نداریم.

هستند عده ای که مثل مرحوم آقای خوئی اصلاً وضع را منکرند یعنی لفظ آب وضع شده نه اراده ی این معنا شده وضع نیست لذا از آن تعبیر کردند به مکتب تعهد مبنای تعهد ، مبنای تعهد مبنایش این است که بین لفظ و معنا هیچ رابطه ای وجود ندارد ، هیچ نحوی از انحاء رابطه ، جزو نحوی از تداعی معانی ذهنی است و الا این تعهدی است که آن وقت چون مساله ی تعهد است این تعهد در موارد مختلف ظرافت های مختلفی پیدا می کند نکات مختلفی پیدا می کند که دیگر حالا شرحش احتیاجی نیست.

باز هم نوشتند وقد وقع البحث ایضا فی ان ذلک علی نحو اشتراک بعد نوشتند انصاف لا وقع للبحث عن ذلک اصلاً جای این بحث نیست همین طور که ایشان فرمودند جای این بحث ها نیست ، بله در باب صیغه و ان کان له وقع فی المادة.

من کرارا عرض کردم یکی از کارهایی که ما اصولا در لغت در اصول رویش خیلی کار شد هیأت است ، ببینید مرحوم نائینی اینجا می گوید در بحث صیغه فایده ندارد هیأت ماده هم در کتب لغت ما در کتب اصول خیلی کم شده بحث های ثانوی مگر پیش بیاید که کلمه ی ماده را بحث بکنیم ، اصولا در این یادتان باشد در کتب اصول روی هیأت بحث می کنیم حالا مثلا لا ضرر روی کلمه ی ضرر چیست ضرر چیست بحث شده لا تنقض ، نقض چیست ، نقض چون در لغت عرب اشتباه نشود این هم حالا باز یک نکته ای است که در استصحاب ، نقض اصولا به دو معنا می آید یکی به معنای زوال است یعنی از بین بردن یکی به معنای سست کردن این دو تا معنای مختلف. این ها مرحوم شیخ نقض را به معنای دوم گرفتند ، مثل نقضت الحبل ، کالذی نقضت حبلها این آیه ی مبارکه است حبل یعنی چند رشته را می گیرند به هم می پیچند سفت می شود باز که می کنند شل می شود می توان قطعش بکنیم ، باز کردن را می گویند نقض ، نقضت الحبل یعنی آن ریسمان را باز کردیم ، ریسمان که باز بشود خوب شل می شود قطعش آسان می شود ، لکن یک معنای نقض به معنای زوال است ها اشتباه نشود پس یکی به معنای سست کردن است یکی به معنای زوال است ، این لا تنقض یقین بالشک این به کدام معناست ؟ این را مفصلا ما در محلش عرض کردیم .

اهل سنت این تعبیر را به معنای زوال گرفتند اشتباه نشود این آشنایی با مبانی مختلف خیلی تاثیر گذار است برای شما ، مرحوم شیخ انصاری به معنای سست کردن گرفته است ، نقضت الحبل و لذا در کتب اهل سنت این قاعده به عنوان یقین لا یزال بالشک آمده است ، ببینید زوال گرفتند . الان در کتب معروف اهل سنت در اصول عرض کردم قواعد فقه را اهل سنت اسمش را غالبا الاشباح والنظائر می گذارند غیر از اصول است ، ما اصطلاحا اسمش را قواعد فقهیه می گذاریم که با مسائل اصولیه فرق دارد آنها اسمش را الاشباح والنظائر می گذارند که باز هم با مسائل اصولی فرق می کند و مرادشان به اشباح و نظائر یعنی یک مطلب کلی است نظیرهای مختلف دارد مثل استصحاب یقین لا یزال بالشک ، نظائر مختلفی دارد ، دقت می کنید لذا به آن می گویند الاشباح و النظائر سرش این است مساله ی اصولی به آن نمی گویند مثل لا ضرر مثل همین قاعده ی لا تنقض لا یزال بالشک استصحاب ، یقین لا یزال بالشک .

علی ای حال ما در ماده در کتب اصول بحثمان خیلی کم است روشن شد ؟ کلا ، اما بحثمان در هیأت زیاد است یعنی امتیاز اصول در واقع تحقیق هیأت در لغت عرب است ، لذا مرحوم نائینی را دقت بکنید می فرماید این فایده ای ندارد در صیغه و ان کان له وقع فی در ماده البته اینجا مرادش از ماده ماده ی امر است بداهة ان صیغة الامر کصیغة الماضی و مضارع تشتمل علی مادة وهیات ولیس للمادة ، پس مراد این له وقع فی المادة یعنی امر لفظ امر ، بداهة ان صیغة الامر یا صیغة الماضی والمضارع تشتمل علی مادة وهیئة یک نکته ای است که من

کرارا عرض کردم حالا بعد از این هم خواهد آمد ، آقایان در تفسیر کلمه در تفسیر فعل یک تفسیر واحدی را برای فعل برای خبر و انشاء اقامه می کنند به نظر ما این درست نیست این مشکل است خود این مشکل است .

مثلا فرض کنید می گویند ضرب یک هیات دارد یک ماده دارد چنین و چنان یا یضرب آن وقت اضرب را هم به همینطور گرفتند به نظر ما مشکل دارد حالا این در عبارت ایشان مشکل را می گویند کصیغة الماضي والمضارع تشتمل على مادة وليس للمادة معنى سواء الحدث حالا به آن مبداء هم می گویند كما انه ليس للهيئة معنا سوى الدلالة على نسبة المادة الى الفاعل ، عرض کردیم ایشان در اینجا اجمالا نوشتند مثلا فعل ماضی نسبت دادن حدث به ذات است به نحو حرکت سیلانیه من العدم الى الوجود یعنی وقتی می گوییم قام قیام را به یک ذاتی نسبت می دهیم به این معنا نبود شد ، فقط نسبت نمی دهیم حدث هست به عنوان این که نبود شد .

نعم تختلف اختلاف نسبة انتساب مادة فلذا فعل ماضی دلالت می کند بر نسبت تحقیق اصولا فعل ماضی برای بیان تحقق است از این بیان تحقق نسبت انتزاع می شود و فی المضارع تدل على نسبة التلبسية عرض کردیم توضیحاتش گذشت و اما فعل الامر اینکه فعل امر را مثل ماضی معنا بکنیم این روشن نیست اشکال این است ، فهي هيئة انما تدل على النسبة الايقاعية آن وقت نسبت ايقاعیه حالا ایشان نسبت گرفته یا النسبة الطلبية گرفته این نسبت ايقاعية ايقاع یا نسبت ايقاعية ماهیتا و ذاتا با معنای فعل فرق می کند آنجا می خواهد بگوید یک حدثی را می خواهد بگوید نبود شد و یا نبود و بعد خواهد شد یا الان دارد می شود بالاخره به نحوی از زمان در این مساله وارد می شود این نسبت در آنجاست در اینجا چنین چیزی نیست ، فعلى را

و لذا مثلا می گویند اضرب فعل فعلش ضریب انت مستتر ، فاعل ندارد اضرب فاعل ندارد ضرب فاعل دارد حالا هو است یا ضرب زید ، ضرب فاعل دارد اما فعل افعال صیغه ی افعال این فاعل ندارد بلکه این را باید به آن گفت مراد منه مطلوب این اصلا نباید عنوان فاعل ، اعراب عرض کردم در لغت عرب متاسفانه در این کتب نحو ما اعراب فعل امر را مثل اعراب فعل ماضی می گیرند فعل و فاعل در صورتی که اینجا آن اعراب نیست ، اعراب فعل و فاعل نیست ، اعرابی که هست حدثی است و ماده ای است و طلب آن ماده از مخاطب این مخاطب است نه اینکه این فاعل است این مخطوب منه است .

من دون ان تكون نسبة الايقاعية در طلب یا تعیین این مقامات معانی ثانویه و ثالثیه است ربطی ندارد ، غیر ذلک ولوضوح انه ليس معنى اضرب اطلب و لا ، ببینید اطلب آورده ، اطلب که آورد فعل مضارع می گیرد لذا فاعل می خواهد نه آن فاعل ندارد احدد و لا غیر بل الطلب والتحديد و اینها انما یکون من قبیل الدواعی اینها از قبیل انگیزه های ایجاد این ايقاع نسبت ايقاعیه است به قولی و من هنا .

آن وقت این بحثی است که عرض کردم چند بار الی الان ما مطرح کردیم حتی قبل از این تعطیل اخیر هم در بحث حواشی نائینی بر مکاسب خواندیم و من هنا تمخضت صیغه افعال للانشاء ، این نکته را هم ما مفصلاً عرض کردیم که در لغت عربی ابتدائاً جملی را که وضع کردند برای اخبار بود ، برای انشاء بعد وضع کردند آن وقت مشکل در باب انشاء این شد بعضی وقتها الفاظ خاصی را برای انشاء وضع کردند در بعضی از جاها از همان جمل خبریه وام گرفتند به جای اینکه وضع بکنند وام گرفتند و لذا یک مشکل لغت عرب همین است یک مشکل نه لغت عرب فارسی هم همین است وقتی گفت فروختم ببینید به فارسی فعل ماضی چرا چون می خواست الان بگوید که من می خواهم انشاء کنم انشاء یعنی یک چیزی نبوده شد ، ببینید نبود شد و این مسلم هم شد شک درش نیست این که نبود شد مناسب با فعل ماضی است .

اما اگر گفت این کتاب به تو می فروشم الان در فارسی هم گاهی به کار می بریم این خیلی صریح نیست این کتاب به تو می فروشم شاید خبر باشد که فردا می فروشم . این صریح است در این جهت که فروش نبود شد . صریح در این جهت نیست اما وقتی گفت فروختم صریح در این جهت است دقت فرمودید ؟ لذا آمدند فعل ماضی را وام گرفتند دیگر ایشان متعرض آداب صیغه الماضی حیث انهما یصلحان لكل من الانشاء والاخبار ، یصلحان نیست اساساً وضع برای اخبار شده در مقام انشاء لفظی را برای آن وضع نکردند برای صیغه افعال وضع کردند برای آن نکردند .

اما الماضی فوقه انشاء فی باب العقود واضح انشاء توضیحاتش را عرض کردیم نکته‌ی خاصی ندارد . و اما المضارع فانشاء العقد به محل خلاف و اشکال عرض کردم چون درش شبهه دارد که خبر می دهد فردا می فروشم ، این کتاب را به تو می فروشم آن وقت اینها یک بنایی دارند خوب دقت بکنید چون امور اعتباری نیست و هست می شود خوب دقت کنید قوام امر اعتباری به این است که نیست این مفروغ عنه است و هست می شود می گویند در مقام ابراز باید یک لفظی را بیاورید که صریحاً این معنا را بگوید احتمال خلاف درش نباشد روشن شد ؟

این کتاب را به تو می فروشم ما الان در فارسی به کار می بریم ، در انشاء هم به کار می بریم این کتاب را به تو می فروشم اما اگر خوب دقت بکنید می گوید آقا شاید گفت فردا نمی فروشم ببینید شاید و الا الان ما روی ارتکازات عرفی مان برای انشاء به کار می بریم ، پس بنابراین نکته‌ی اینکه فعل مضارع را برای عقود نیاوردند چون درش شبهه هست ، یعنی این مسلم نیست که نیست هست شد ، نیست هست شد ، با فعل ماضی مسلم است با فعل مضارع مسلم نیست .

آن وقت مرحوم نائینی در آن حاشیه‌ی مکاسبش هم دارد اینجا هم دارد ایشان می‌گویند ماضی را در عقود به کار می‌برند فعل ماضی را در باب عقود، مضارع را فانشاء العقد به محل خلاف و اشکال عرض کردم انصافاً می‌شود به کاربرد با قرائن لکن چون شبهه می‌آید و بنایشان به این است که این انتقال و ملکیت نبوده باید قطعاً با لفظی باشد که صریح است در انتقال اشکال این است اشکالی که در باب مضارع است این است.

نعم المضارع انما يقع انشاء فی مقام الطلب والبعث کیصلی، آنجا هم دارد در حاشیه، لذا مضارع را چون نسبت تلبسی است به قول ایشان در باب احکام به کار می‌برند اعتبارات قانونی چرا چون من نماز که نخواندم می‌گویند یصلی این می‌خورد به اینکه بعد نماز، بعد هم می‌خورد، یصلی با بعد هم می‌خورد. در باب احکام به کار برده می‌شود فعل مضارع اما در باب عقود فعل مضارع روشن شد؟ این را در منية الطالب هم دارد ایشان خواندیم ما آنجا.

وما شابه هذا بخلاف الماضی فانه لم یعهد وقوعه انشاء فی مقام البعث والطلب، شاید مثلاً حالا این نیم سطر را که بنده نفهمیدم اینقدر ما روایت داریم اعداد صلاته، حالا ایشان شاید مرادش چیز دیگری باشد نمی‌دانم.

البته یک چیز هست آن نکته‌ی فنی بود که ما عرض کردیم ببینید ممکن است کلمه‌ی اعداد یک اصطلاحی شده که در زبان فقها در قرن اول و دوم شده یعنی کانما فقیه خبر می‌دهد اعداد صلاته اما در روایات ما آمده است لذا ما عرف‌ها را جدا کردیم لغت گفتیم عرف فقها گفتیم عرف متشرعه گفتیم این سر اینکه این‌ها را جدا کردیم این بود در عرف فقها اعداد و در عرف روایات ما کاملاً واضح است.

ابتداءً و ان استعمال فی قضایا الشرطیة فی ذلک ان جائک زید اکرته، اینها اصطلاح دارند که اگر فعل ماضی در جزا آمد یقلب مضارعاً، این اصطلاح را شاید شنیده باشید این اصطلاح مرادشان این است این یقلب مضارعاً یعنی ان جائک زید اکرته یعنی بعد از آمدن اکرامش بکن این فعل مضارع بعد از آمدن است ایشان می‌گویند بله در باب قضایای شرطیه لانقلابه فیها الی الاستقبال اصطلاحی است که فعل ماضی در این جور موارد منقلب به استقبال می‌شود ولیکن استعماله فی الطرف فی غیره مما لم نعهده. خیلی خوب بسیار خوب، این مطلب ایشان خیلی قابل قبول نیست.

مطلب دیگری که ایشان در اینجا فرمودند و لکن در آن جا گفتند جمله‌ی اسمیه است، آیا جمله‌ی اسمیه در مقام انشاء یک در مقام احکام و تشریع دو به کار برده می‌شود یا نه؟ در مقام انشاء انا بایع لک کتابی در مقام انشاء انا بایع لک کتابی انشاء می‌شود برای عقد به درد می‌خورد؟ انا بایع لک کتابی، یکی دیگر هم در مقام احکام اعتبارات مثلاً بگوییم زید خارج یعنی یخرج یجب علیه، این یک بحثی است قدیمی است تازگی هم دیدم یک آقایی در این مجلات علمی یک مقاله‌ای نوشته عده‌ای از اقوال سابقه‌ی نحوی‌ها و اصولی‌ها را ذکر

کرده است مثل مرحوم آقای خوئی مدعی بودند که این نمی شود مثل انت طالب چرا در غیر آن نمی شود ، مرحوم نائینی هم اینجا این را دارد.

عل ای حال به نظر ما جمله‌ی اسمیه هم می شود اما خیلی قرینه می خواهد در انشاء طبعاً قرینه‌ی بیشتری می خواهد و این هم خیلی چیز عجیبی نیست حالا به لغت مختلف العاریة مردودة یعنی يجب ردها چیز خاصی نیست که جمله‌ی اسمیه بخواند استعمالش مشکل داشته باشد .

بعد هم توضیح می شود فتحصل آخر تحصیل را خود آقایان بخوانند دیگر چیز دیگری ندارد ، بحث بعدی بحث طلب و اراده است که خوب بعضی از آقایان خیلی ...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین